

خشت اول



زشت و زیبا در دستگاه محبوب

اگر انسان بخواهد دیگری را تأدیب کند ابتدا باید خودش را ادب کند، آن هم نسبت به جمیع ابعاد وجودی‌اش مانند عقل و قلب و نفس و اعضا و جوارح. اگر کسی در ابتدا خود را مؤذّب به آداب الهی کند، نجاست که می‌تواند دیگران را مؤذّب ساخته و بلکه روش رفتاری رفتاری او در تأدیبش نسبت به دیگران مؤثر خواهد بود؛ حضرت علی(ع) فرمودند: «مَنْ تَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ» این ادب هر ادبی نیست، کسی که خود را مؤذّب به آداب الهی نماید، یعنی آنچه خدا می‌خواهد را در جمیع ابعاد وجودی‌اش پیاده سازد، آن‌گاه خداوند، «أَدَأَهُ إِلَى الْفَلَاحِ الْأَائِمِّ» او را به‌سوی رستگاری همیشگی خواهد برد.

یک سنخ امور از دیدگاه سنت‌های بشری اعمال خوب محسوب می‌شود. گفتاری باشد یا رفتار از نظر نمی‌کند. یک سنخ اعمال نیز از نظر سنت‌های بشری، زشت محسوب می‌شود. آنچه ما در روایات داریم زشتی و زیبایی از دیدگاه الهی است؛ زشتی و زیبایی در گفتار و رفتار. چون ادب یک نوع اخلاق و روش است. چه بخواهم خودم روش بگیرم، چه بخواهم روش بدهم. در این روش گرفتن و روش دادن از چه دیدگاهی باید زشتی و زیبایی را مطرح کنیم؟ در جواب باید گفت این روش باید روش الهی باشد. روش الهی یعنی چه؟ یعنی آنچه از نظر الهی زشت و زیبا است.

روش‌های تربیتی حضرت حق

یکی از اساتید ما می‌فرمود: «علم تنها فایده ندارد، علم با معنویات علم است.» همچنین می‌فرمود: «ادب تنها فایده ندارد.» این را احتماً شنیده بودید. آقا می‌فرماید: «دب تنها فایده ندارد.» پس برویم بی‌ادب شویم؟ نمودبانه! «دب با معنویات ادب است.» یعنی ادبی که جنبه الهی داشته باشد. معنویات است که تمام سعادت بشر را بیمه می‌کند. این‌ها همه بنی جملات امام (رض) است. صرف اینکه روشی از نظر دیدگاه بشری مورد پسند قرار بگیرد یا نایسند باشد فایده ندارد. نه فعل آن و نه ترک آن هیچ‌کدام. روش باید مورد پسند خدا قرار گیرد. اینجا بحثی پیش می‌آید؛ اینکه در باب گفتار و رفتار، پسند خدا را چگونه بدست بیاوریم؟ پیغمبراکرم(ص) فرمودند: من را خدا ایند کرد. یعنی او با من روش رفتاری و گفتاری داد. اینکه چگونه عمل کن، چگونه حرف بزن و… بعد از اینکه تربیت شده مکتب الهی شدم خدا به من اجازه داد که ببایم و شما را تربیت کنم. یک تأدیب الهی داریم که مستقیم است. حتی رابع به خود پیغمبر هم داریم که خدا به او می‌فرماید این کار را بکن و آن کار را نکن، این‌را بگو و آن‌را نگو. ما به این می‌گوییم روش تأدیبی مستقیم، یک روش است که داریم که روش غیر مستقیم است. روش غیر مستقیم، مدار بسیار بازی دارد. یکی از آن روش‌های غیر مستقیمه که قرآن روی آن تکیه می‌کند و حتی نسبت به خود پیغمبر، این است که خطاب به پیغمبر می‌فرماید: من انبیا را تربیت و ادبشان کردم. تو رفتار و گفتارشان را نگاه کن، ببین چکار می‌کنند؟ تو هم به آن‌ها افتد. اما در روشی را که آن‌ها به کار می‌گیرند تو هم آن روش را به کار ببر. این‌را می‌گویند: روش غیر مستقیم. یعنی خدا به پیغمبر(اکرم(ص) مستقیم دستور داده است که ببین آن کسی که من تربیتش کرده‌ام چگونه عمل می‌کند. تو هم آن‌گونه عمل کن. امام صادق(ع) می‌فرماید: اگر برای دین خود روشی استوارتر و محکم‌تر از اقتداء و پیروی عملی وجود داشت اولیا و انبیای خود را به همان روش می‌خواند.

البته در این مسأله مطالب زیادی وجود دارد. یکی از مطالب این است که سیره انبیا و اولیا، همه جنبه‌های عملی دارد. این تأدیب غیر مستقیم است که همان روش عملی انبیا و اولیا است و ما گاهی از آن به سنت تعبیر می‌کنیم. البته سنت، مدار بازتری دارد. این اصطلاحی که ما به کار می‌گیریم، هم روش گفتاری و هم رفتاری را در برمی‌گیرد. آنچه هست اینکه هر روی این روش رفتاری بسیار تکیه می‌کنند. می‌گویند ببینید انبیا چه‌طور عمل کردند شما هم همان‌طور رفتار کنید. لذا می‌گویند بهترین روش تأدیبی همان روش انبیا است، «أَحْسَنُ الْهُدَى هُدَى الْأَنْبِيَاءِ»

تأثیر رفتار بیش از گفتار است

اما از نظر اثرگذاری، اثری که در رفتار وجود دارد در گفتار نیست. شما اگر نگاه کنید می‌بینید که در روایات ما بر معاشر و مصاحب و مجالس و تعبیراتی از این دست تکیه شده است. مثل اینکه می‌فرماید: «جَالِسِ الْعُلَمَاءِ» دستور می‌دهد که با این‌ها نشست و برخاست کنید، به این‌ها باشیید. این برای چیست؟ برای اینکه روش بگیریم. به تعبیر دیگر از کسانی که مرثا به تربیت ربوبی شده‌اند روش بگیریم و سیراز آن‌ها برویم. بعد هر کاری که آن‌ها کردند شما هم انجام بدهید. در موقعیت‌های مختلف این برای شما بیش شمای آمده است که روش رفتاری آن‌ها را دیده باشید. در تاریخ هم روش آن‌ها وجود دارد. به‌هیچ‌وجه هم پوشیده نیست… در واقع ادب باید الهی و مورد پسند خدا باشد و راه کشف پسند خدا آن است که ببینیم آن‌هایی که به آداب الهی مؤذّب شده‌اند چگونه رفتار کرده‌اند و ما هم همان‌گونه رفتار کنیم. ادب الهی را باید از آن‌ها بگیریم و هیچ احتیاج به قول و زبان آن‌ها هم ندارد. ما در روایات بسیار داریم حتی از بزرگان اولیا داریم که مثلاً به آن‌ها می‌گویند چه کسی شما را ادب کرد؟ در جواب می‌گویند: هیچ کس، خودم! اگر او از پیرسند تو چگونه خودت را ادب کردی؟ می‌گوید: به دستورالعمل‌هایی که دستم‌ام بود، به روش‌های انبیا که به ما رسیده بود نگاه کردم و آنچه را که به آن عمل کردند را گرفتم و آنچه را که برخلاف آن عمل کردند را کنار گذاشتم. این‌گونه خودم، خودم را تربیت کردم، با روش انبیا. به‌طور خلاصه روش ادب الهی در اوامر و نواهی الهی خلاصه می‌شود.

- آیت الله مجتبی‌ تهرانی رحمت الله علیه

اس ام اس



دانشمندان دریافتهند که طی ۳۵ بار اینترنت در هفته به همراه خوردن دیوار ماهی برای سلامتی و جلوگیری از ابتلا به زخم بستر مفید است.

یکی از کاربردهای کارت ملی ایته که هر از چند گاهی بش نگاه کنی و به قیافه اللات امیدوار بشی.

یه دوستی دارم خیلی آدم غیربهداشتیه، الان داره با سوبیع ماشینم سنگای ته کمششو درمیاره. انگار ته انگار که این سوبیوچن می‌کنم تو گوشم!

تاز گیا تو پیامکاها سلام رو فقط به ’س’ می‌نویسن انا چند سال دیگه پیامک خالی میفرستن خودمون باید بفهمیم منظور شو چیه!

سخت ترین کار تو دوران دانش آموز بودن، خوردن نان زنگی زیر میز بود.لامصب پوش تا دفتر من رفت!

داستان یک فیلم

باید گفت «سر به مهر» عنوان خوبی برای این فیلم و این سوره بود. ارتباطی بین راز و نماز؛ این ایهام دلچسب هم با سوره و هم داستان ارتباط خوبی دارد . سورهٔ این فیلم مشخصاً خود نماز است. قصه یک دختر کم‌ رو و خجالتی تفرشی که علاقه به زندگی در تهران سبب شده است که جدا از خانواده خود زندگی کند صبا وبلاگ‌نویس است و اغلب مسائل خود را در وبلاگش می‌نویسد. او با خودش و خدا قرار می‌گذارد که اگر به خواسته‌هاش برسد نماز بخواند. برآورده شدن خواسته‌هایش در فاصله ای کوتاه او را به عمل به عهدش وا می‌دارد . صبا خجالتی از نماز خواندن در حضور هم خانه ای و خانواده هم خانه ای اش خجالت می‌کشد . آن قدری که برای نماز خواندنش به رفتن به نماز خانه فرودگاه متوسل می‌شود؛ صبا از معرفی خود در فرار وبلاگی دوستانش طفره می‌رود و شخصیت واقعی خود را پنهان می‌کند. مسئله ای که در فضای نت بسیار مشاهده می‌شود. سر فیلم به گونه ای پیش می‌رود که در آخرین سکانس در حالی که نماز ظهر و عصر خود را قضا می‌خواند، به نماز اول وقت مغرب متصل می‌شود و بدون توجه به پیامکی که به دستش می‌رسد و ممکن است حتی در مسیر رسیدن به خواسته‌هایش هم نباشد نماز را اقامه می‌کند … و بر خلاف قبل اول وقت مغرب تمام شده و برای اجابت دعاهايش، نماز می‌خواند.

درباره خجالت‌ناز خواندن

سینما با همه تاثیرگذاری‌اش، جایگاه خود را ایران را نسازد و ایند هم، بخشی است از این بیماری چندین ساله«فرهنگ» که با سرْم نفت هنوز زنده است. دردی که حومه شحرش در این نوشته نیست اما به حتم باید به دنبال راه‌های اخلاصی از این «بدفرهنگی» بود. سر به مهر فیلمی اجتماعی است با موضوع نماز. داستان دختر تنها و خسته‌ای است که می‌خواهد دختر تنها و خست‌باخت بهبود شرایطش می‌شود، اما دختر داستان سر به مهر برای معرفی این دوست

عکس خانوادگی فصل سوم با اهالی اش…

نم نمک، پشت تابیِه ما سرک می‌کشید. انگار رنگ و رویش پریده تر از همه همیشه ها بود. تاب رفتن داشت و این بی‌تابی، تب دارترش می‌کرد! راهی شده بود با وقاری که مثلش را فقط می‌شد امروز، وزی دیدا، نیکوزه هم با رنگ هَل، رنگ برگ صورت و گرمی این همه رنگ، موقت به هر گوشه، کناری که مانده ای از نسل و تبارش را جا مانده می‌دید، سر می‌زد!

همهان ناخوانده نبود؛ صاحب فصل بود برای خودش!

باغ، تابه زرد چشم‌های کم رونق‌اش، زُل چکمه‌های سربخیی دخترک پنج، شش ساله بازیگوشی می‌شد که ساز خش خشی چناب‌رگی‌ها را چه بی‌نوا می‌نواخت؛ گاه هم، قد می‌کشید تا خودِ پیرچناب‌های خیابانی؛ تا تمام صلابت‌شان…

و چه حطی در نگامش دو می‌زد به رعنايي چناب‌هایی که نزدبانی بودند تا خود آسمان! پیرچناب‌ها را یک جارق می‌زد؛ خش‌خش…لبخندکی روی لبش سُر خورد! اما در بیهاوی این بالابندی‌ها، رنگ پاشی رخساره برگ‌ها، چشم‌هایش را دزدیده بود؛ تمام ذوق‌اش را بوسه کرد و راهی سرباخ، سفیدباغ رُخ خشک‌شیش‌اشان و حالا بعد از تمام بوسه‌پاشی‌ها، دلنگت، راهش را کرد کج تا باغ انار– خرمالویی مَش تَقی؛ ای هیزم تن سوخته، مشام را قفلک می‌داد و همه دودها را یک نفس می‌شد فورت دادا و چه خوش طعمی تازه ای داشت!

کرتي سپاه رنگ و رو رفته پیرمرد که میراث آبا و اجدادی‌اش را به ذهن می‌نشاند، عجیب جور همزیم‌ها شده بود. چشم‌های صاحب فصل، همه باغ را یک نگاه خرید و پیرمرد چه بی‌هوا از این خریدار سرمست می‌گذشت و جای هیزمی‌اش را در استکان لب پریده شیشه‌ای، سر می‌کشید!

پاییز، چه قدر هوايي نارنجي پوش‌های زس، نارس‌اش شده بود؛ شب، تاب‌های باغ که بر لُختي شاخه‌ها می‌تاب، می‌خوردند و سوازی می‌گرفتند و گاه چناب بر کلفتی یا نازکی شاخه‌ای، هم زبستی هم جوارنه‌ای او را به راه انداخته بودند که گویی گردهمایی خرمالویی پرباست! گردهمایی که کمر شاخه‌را آماده یک شکست دیگري می‌کرد

صاحب فصل، خیره به بی‌رحمی، بسپاه کلاغ‌هایی شده بود که بی‌توجه به حضور غیر مترقیه دکتر ظریف عزیز در پشت صحنه «شوخی‌کرده» استاد مهران مدیری، برنامه هفته آینده ایشان بدین ترتیب به چشم و نظر شما می‌رسد.

شنبه‌صبح:حضور در سینما آزادی و تماشای فیلم «چیب بر خیابان جنوبی» به همراه عوامل فیلم، وی در این دیدار ساخت فیلم خوب را یکی از راه‌های پیروزی در مذاکرات پیش‌رو دانست و گفت: برای مثال خاتم اشتون خیلی از تماشای فیلم جدایی‌نادر از سمین در مذاکرات یاد می‌کنند؛ کیناوش عیاری نیز که در این مراسم حضور داشت با اشاره به ساخت سریال «روزگار قریب» به دکتر پیشنهاد داد که سریال «عصر ظریف» را از زندگی و زمانه ایشان بسازد. دکتر ظریف نیز پاسخ به این پیشنهاد مقداری خندید.

شنبه عصر: حضور در جشن تولد علی دایی در باشگاه پرسپولیس و گپ‌زدن با علی پروین، پروین در این مراسم به ظریف گفت: این فیس بوکت چیه که نوه ما همه‌ش توشه! (صدای خنده حضار.) یکشنبه صبح:حضور در پشت صحنه برنامه و بوجه‌های ۹۳ و ۹۴ آشنایی با عوامل فیلم در بوجه در سال‌های گذشته. یکشنبه عصر:یک‌ساعت و نیم به وزارتخانه سر می‌زنند و بعد از آن به تماشای نمایش «بادی که تو را خشک کرد، مرا برد» پرداخت و پس از تئاتر دقایقی با پژمان جمشیدی گپ زد. جمشیدی نیز از ظریف خواست به دنیای تئاتر بیاید و این فضا را تجربه کند.

دو شنبه صبح:حضور در برنامه خانواده و یازدید از پشت صحنه برنامه «فذا چی بخوریم»؟ هر مز شجاعی مهر در این دیدار به ظریف می‌گوید: شما غذا چی دوست داری؟ و دکتر پاسخ می‌دهد: غذاهای ایرونی، وی در پاسخ به اینکه در مذاکرات زنو غذا چی می‌خوردین، نیز گفت: از خونه تخم مرغ آب پز می‌بریم. البته عراقی هم گاهی اوقات لویه میاره که باهم می‌ریزیم رو هم می‌خوریم.

دو شنبه عصر: حضور در پشت صحنه برنامه بیست و سی که بعد

نسل سوم

nasle3@Kayhan.ir

خداایا! من خجالت‌می‌کشم!



درباره «سر به مهر» که خزان سینمای ما را کمی رنگ بهار پاشید

باید کم ذوق زده شویم از اینکه از حدود ۱۰۰ فیلمی که در طول سال مستقیم و یا غیر مستقیم از یوت فلک این کشور و مردم، ساخته می‌شود حالا یک فیلمش دارد حرفی را می‌زند که سالهاست خیلی‌ها در گلویشان بعضی شده بود اما نه می‌توانستند بگویند و نه می‌شد که بگویند. اینکه نسل عزیز ما، خیلی جاها به خاطر مهرنگ شدن با جماعت و یا ترس از نگاه دیگران و خجالت از سنگینی نیشخندهایشان، «خدا» را می‌فروشند و ارزان فروشی می‌کنند بین رفیق و ناریق! آندَر از خدا خوبی و لطف و مهر دیده‌اند که او را کنار می‌گذارند تا پرستیز و وجهه اجتماعی‌شان به هم نخورد؛ به همین راحتی نماز را کنار می‌گذارند و روزی را می‌پوشند. به همین راحتی! همانطور که از خجالت حرف دوستان، سیگاری می‌شوند و در شب عروسی خیلی کارها می‌کنند که اصلا به گروه خوئی‌شان نمی‌آید. همانطور که خیلی راحت «غیرت فروشی» می‌کنند به بهانه صفحه شخصی فیس بوک و یادشان می‌رود که میلیون‌ها چشم نامحرم در این فضای به اصطلاح مجازی آزاد وجود دارد… روزگار تلخی شده، باید برای دین داری در کشوری اسلامی، خیلی نگاه‌ها را تحمل کرد! سینما و تئاتر و تلویزیونی که «خدا» در آنها کمرنگ است باید کم فیلم سینمایی را زیاد نفروشد!

■ **تحریریه نسل سوم**

هوشمندانه هست تکلیف امور دیگر چه در این موقعیت برسد اگر لایا حاتمی در این فیلم کسی ست که حوادث به خود زبندی را در روان خودش به چالش می‌کشد و اما از ابزار و اظهار آن وحشت دارد در واقع توسل به این تجربه معنوی را بسیار موقعیت اجتماعی‌اش تصور می‌کند واکتاری‌امور به خدا و تجربه معنوی از این دست بیشتر نیز در ادبیات ما مطرح شده است مولانا در مثنوی شریف می‌فرماید حتی اسور بد و حوادث ناگوار هم نشانه‌های الهی‌فهرایت ذات اوست، وقتی برای واکتاری امور بد و ناگوار توجیه

فجنان گل بهی جای هل

اجازه او، پیراهن نارنجی خوش دوخت شُب تاب‌های شاخه‌را چاک می‌کردند و از زخمی‌تن‌شان، طعمی‌گس، مزه‌هر منقار می‌شدا صدای آخ‌های خرمالویی‌را تنها او می‌شنید! خوب می‌دانست که دیگر، فصل بالانیشینی نه مانده نارنجی پوش‌ها به سُر آمده و باید، تک‌تک؛ ردیف صندوق‌های چوبی‌شوند و تنها چند قدم تا قاج‌شند!

خداحافظی گس پاییز، سپهم خرمالوها شد. هوا بوی شکسته دلی انار،دانه‌ها می‌داد…

صاحب فصل، دل به دلدادگی دلانده‌هایش داد و دستی بر سر و صورت تَرک‌خورده‌شان کشید! داخونجی دانه یاقوتی‌ها را که دید، رَد سرخ نگامش، باغ نامم کرد!

تمام تا شروع رنگ‌رنگ داوودی‌ها؛ ناز،تِر‌های اهللی دلش! همان دست پرورده‌هایش که یک روز که همه تقویه‌ها را مهر، فَرآ گرفته بود؛ دست‌نشان هر باغچه و گلدادن کرد تا موج‌عطر بنفش‌شان، هوا را عطر کند. ناز پاییزی با سرانگشتان‌حنایی؛ بر آخرا– ازغوانی داوودی‌ها ره‌اش‌دا تا تمام شود سرکشی پاییز به اهالی مهری، آبانی، آذری‌اش!

وقت رفتن؛ پاییز؛ گاه‌قد می‌کشید تا خود چناب‌ها…

گاه گس می‌شد تا خرمالوهای مریایی…

گاه تا تَرک دل انارها، تک می‌خورد؛ تَرک‌هایی که این بار عطر بنفش داوودی‌ها را جولان می‌داد.

فصل سوم با اهالی‌اش عکس خانوادگی گرفت؛ پای‌قدکشی چناب‌های هر گنر، با تَرکه‌های آساری، لای داوودی‌ها،اوزبان از شاخه‌های خرمالویی و با برگِ آخِر، که حرف آخر پاییز شد!

حالا، تمام پاییز، کس مستقام است و پُخار فنجان گل تَرگسی‌چای هل، یک بدرقه گرم و صمیمی برای یک پیروزان سرِدا

عروسی برقی‌نو رسیدگی‌ات مبارکِ کامواهای قُل قلیِ مادربرزگا مبارک لحاف، کرسی‌های دور و شومینه‌های نزدیک؛ مبارک چرخ دستی‌های لبویی، باقلائی!

مبارک گلوله‌های زرقی روزتَعلیل مدرسه‌ای! مبارک آدم‌برفی‌های

دماغ‌هوچی دهان ذغالی!

مبارک کاسه‌اش‌های نمنا، پیازی! و حتی مبارک، سرماخوردگی‌های

سُرزده با ردیف عطسه‌هامان!

پس “ببار تَدَم صبح، به فکر هیچی نباش!”

■ شیمیا کریمی

طنز سوم

منصرف می‌شود. البته دکتر کمی فرمان مانشینش را کچ می‌کند و بنصف صحنه برنامه عمو پورنگ می‌رود. آنجا امیرمحمد از او تقاضا می‌کند که در دور دیدن مذاکرات او و عموپورنگ از نیز با خود بیرند که با خنده ظریف، این پیشنهاد تأیید می‌شود.

خبر ساعت ۹ همان شب؛ وزیر امور خارجه ساعاتی پس از حضور در سیما دچار کم‌ردرد شد و به خانه برگشت.

سه‌شنبه:

تعطیل است و دکتر غیر از فیس بوک، جایی نمی‌رود. چهارشنبه صبح:دکتر یک ساعتی به وزارتخانه می‌رود و بعد از نطق و فق امور، خودش را به کمپ باشگاه استقلال می‌رساند و از نزدیک با هانشم بیک زاده ملاقات می‌کند و همان‌جا او را لایک کرده و روی صفحه فیس بوکش قرار می‌دهد! بیک زاده نیز با اشاره به علاقه اش در خصوص فیس بوک از دکتر می‌خواهد که وی چت را رفع فیلتر کند که دکتر به او می‌گوید: فیلتر شکن رایگان بهت میدم برو حال کن!

پنجشنبه صبح:دکتر ظریف با حضور در پشت صحنه سریال شاهگوش، از گزیر محسن تانبنده خیلی خوشش می‌آید و با او یک عکس یادگاری می‌گیرد. تانبنده در این دیدار شعر «تو که غمگینی و تنها…میون تموم دنیا» را برای او اجرا کرده و ظریف هم در پایان دیدار با اشاره به برخی بداخلاقی‌ها و غمگینی‌های روزهایش، شاهگوش را عامل رفع غم‌هایش دانست و قول مساعد داد از حقوق ملت ایران در مذاکرات به شدت دفاع کند.

پنجشنبه عصر:دکتر به یازدید سرزده از پشت صحنه مدرسه موش‌ها می‌رود و با توجه به اینکه قبلا پشت مهم رئیس شورای شهر موش‌ها به مسجد جامعی رسیده، ایشان هم به عنوان وزیر امور خارجه شهر موش‌ها منصوب شد.

■ فرهاد کاه

سه‌شنبه ۳ دی ۱۳۹۲

۲۱ صفر ۱۴۳۵ – شماره ۲۰۶۷۲

حالا نوبت تشویق است

باید مدیران سینمایی و مدیریت سینما و سرمایه‌های عظیم کشور را به سمتی ببریم که در سینما و سالن تاریکش، برای چند دقیقه هم که شده ایامان بیاید از کجا آمده‌ایم. به قصد و مقصدمان چشم‌ت؟ به یاد بیاورید سکانس تماشایی و دلنشین سان سینما بنشینند.همین‌طور خواهر صبا با ویژگی جسمانی خاص و هوش خواهرانه‌اش که در برخی سکانس‌ها با ظرافت و زیبایی و کمی هم تماشای روایت شده، خیلی می‌توانست در روان شدن روایت آرام و گاه کشدار قصه، کمک کند. همچنین باید نسبت به فضای سرد و رنگ‌بندی بی‌روح فیلم هم اشاره کرد که گویی با تردی‌ها و نگرانی‌های نقش اول فیلم همخوانی دارد و او را همراهی می‌کند.

باید دید و دعاکرد

همین هاست:دلخوشی ما از انقلاب اسلامی ۵۷این بوده و هست که هنر هنرمندان این کشور ردی از انقلاب اسلامی را داشته باشد. باید ارزش‌های اخلاقی در فیلم‌های ما دیده‌بشود؛ نه به شکل گل درشت جشنواره‌ای، به هر حال نمایش بی‌اخلاقی‌ها در جامعه هم می‌تواند ما را بی‌آینه‌ای دوست‌داشتنی بیان می‌کنند:مثل پول پرستی عجیب این روزهای ما یا توهم ببینیم و اصلاح کنیم، باید ضمن تشویق چنین نگاههای غیرکلیشهای امثال عارف می‌خوانند و بعد از شهرت به جوان عاشقان‌شان و هشت پاپ و سنتی می‌پیوندند و…

و این‌ها البته همه به ریل‌گذاری مدیران ارشد بازمی‌گردد. باید بدانیم مشکل امروز نسل آینده ساز کشور چیست و برایش چاره‌سازیم وگرنه ۱۰ ساله‌ده خبری از همین‌ک موضوع همیشگی یعنی نماز را در این موضوع همیشگی داده می‌شود که ابتدای فیلم نمایش داده می‌شود که در حال ثبت نام برای آزمون دکتراست ولی رفتارهای صبا در نت و استفاده‌های خودی، اتفاقا باید با سینما آشتی کنند و امیدوارشوندکه در سینمای ایران هم فیلم خوبی بشود یا خانواده‌ان را تماشاگرد وجود دارد. ارزش‌شنی و اعتقادی ضامن آنکه تحول صبا در خواندن نماز، صرفا به دلیل برآورده شدن خواسته‌اش و بدون داشتن هیچ پیش‌زمینه دیگری از شخصیت او، منطبق روایی فیلم را تا حدی زیر سؤال می‌برد. شاید فیلمنامه به سلسله دلایی در بازه‌ای از زمان برای نماز خواندن صبا نیاز دارد، و یا شاید بهتر بود فیلمنامه در جزئیات شخصیت پربزای صبا بدیهه منطقی را به خدا پناه می‌برد.

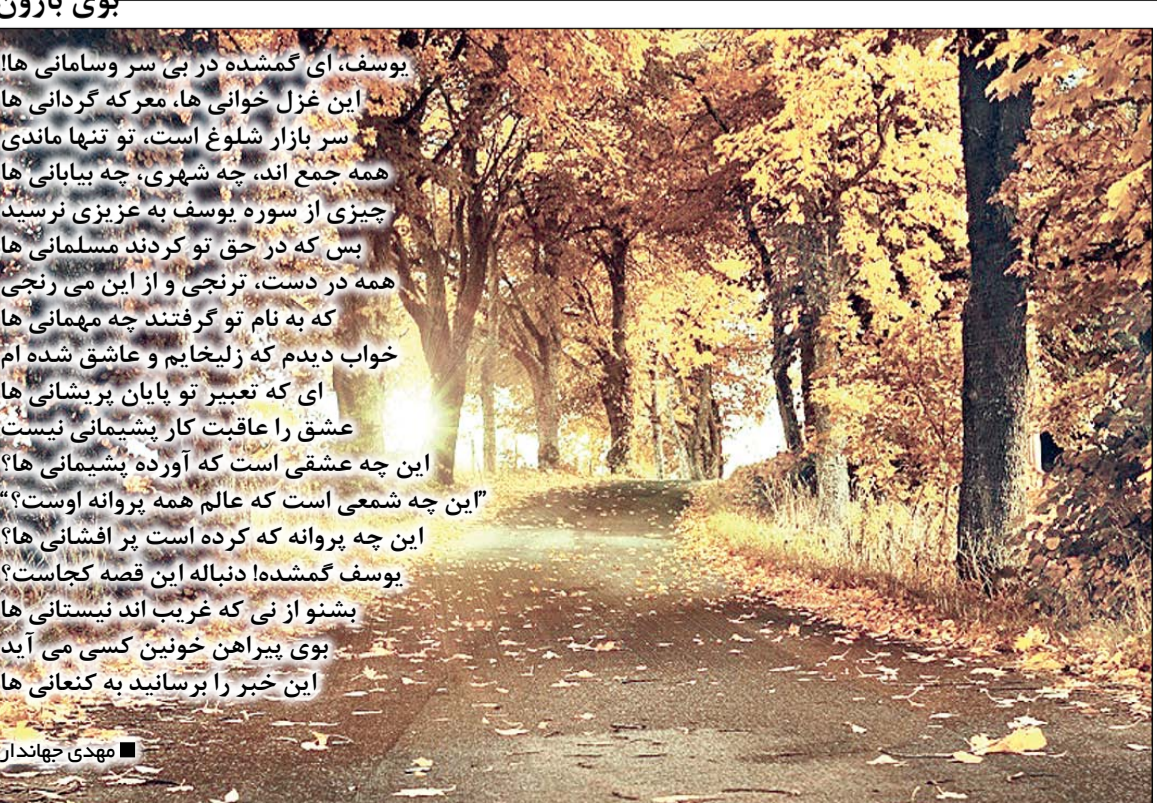
یادداشت ۳

این یک هشدار است ما وقتی در افسردگی غرق می‌شویم که «بفلات» ذهنی‌مان روی ناراحتی «سیمو» شده باشد یعنی خودمان هم نمی‌توانیم خوشی خودمان را ببینیم یا اینکه دوستانی داریم که تنها به وقت ناخوشی سراغ ما می‌آیند و یا ما توقع داریم آنها در وقت ناخوشی ما، به جای کمک، بیشتر همدردی شوخ‌طخانه داشته باشند و خودشان را با غم ما غمگین کنند نه اینکه ما را تسکین دهند و راهی برای کاهش درد‌های ما ارائه دهند.

رفته می‌شود «بدبختی و تیره‌روزی، عاشق گروه و همراه است.» طبق این جمله ناخوشبودی باعث می‌شود دوستان نابابی دور ما جمع شوند. عده‌ای که زمین خورده‌اند احساس می‌کنند ناچارند بدبختی خود را با دیگران تقسیم کنند. حضور افراد با دیدگاههای مشترک کنار یکدیگر امنیت خاصی به تک‌تک آنها می‌بخشد. این امر حتی زمانی که دیدگاههای آنها باعث ناخوشوندیشان می‌شود نیز صدق می‌کند. به همین علت افراد ناخوشود طوری عمل می‌کنند که انگار از ناخوشودیی خود دفاع می‌کنند. آنها به راستی نمی‌خواهند ناخوشود باشند اما دست برداشتن از گفتار و عقایدی که باعث ناخوشودیی آنها شده است احساس نامنی می‌کنند. این افراد سعی می‌کنند احساس بهتری داشته باشند اما تمام وقت خود را صرف صحبت از مشکلات خود می‌کنند. هر یک از ما باید تصمیم فردی خود را بگیریم که از این افسردگی بیرون بیاییم و نمی‌توانیم کسی را وادار کنیم این‌کار را برایمان انجام دهد. دوستان هم اگر هوش آماده ایجاد تبعیرات نماند هستند، باید به‌شنان اجازه دهیم زمانی که آمادگی دارند به ما ملحق شوند. البته یک دوست خوب همواره کنار ما خواهد بود. حتی مواقعی که زمین خورده‌ایم، ما هم می‌خواهیم در این مواقع به آنها کمک کنیم. دوستانی که ما هم آنها نیازی نداریم کسانی‌اند که نمی‌خواهند مشکلات خود را برطرف کنند، بلکه آنها را همیشه با خود حمل می‌کنند. در طولانی مدت آنها نیاز به کمک خواهند داشت. ولی همدردی بی‌پایان نه به آنها و نه به ما کمکی نمی‌کند. مشکل بتوان پیش‌بینی کرد که چه چیزی در شرف وقوع است و افراد چه سختخانی را به زبان می‌آورند. اما سه ساله بودن وجود دارد. می‌توانیم آنها را از خودمان برسیم تا دربیایم باید دوستی خود را با چه کسی ادامه دهیم و به چه کسی قطع کنیم:

این فرد انرژی‌از ما زیاد می‌کند یا کم؟

بعد از دیدار با آنها احساس بهتری داشتم یا بدتری؟ به‌طور کلی، آیا هر دوی ما مثبت دوستی با هم خوشحال تر و غنی‌تریم؟ درواقع باید ایامان باشد که دوستی تنها به وقت ناخوشی و پناهی برای ریزش غم‌ها و بیان کردن مشکلات و تقاضای احساس همدردی نیست بلکه دوستی یک جاده دوطرفه برای تمام اوقات انسان است. باید بدانیم که غم و ناخوشی تنها با وجود شریک غم و هم افزایی میان آنها، تکثیر و تجدید می‌شود وگرنه وقتی ما دوستان خوبی داریم که می‌توان از رهگذر آنها غم را کاهش داد و بزرگ‌تر از آن دوست عزیزی داریم که همیشه پناه ماست، نباید زیاد روی غم و رنج و افسوس و آه معطل بمانیم. ■ سعید بجان



■ مهدی جهاندار

یوسف، ای کمشده در بی سر وسامانی‌ها، این غزل خوانی‌ها، معرکه کردانی‌ها، سر بازار سلوغ است، تو تنها ماندی همه جمع اوند، چه شهری، چه بیابانی‌ها چیزی از سوره یوسف به عزیز تو رسیدن بس که در حق تو گردند مسلمانی‌ها همه در دست، ترنجی و از این می‌رنجی همه در کده، چه نام تو گرفتند چه مهمانی‌ها، خواب دیدم که زلیخایم و عاشق شده ام، ای که تعبیر تو پایان بریشانی نیست عشق را عاقبت کار پشیمانی نیست، این چه عشقی است که آورده پشیمانی‌ها؟ این چه شمععی است که عالم همه پروانه اوست؟ این چه پروانه که کرده است بر آفشانی‌ها؟ یوسف گمشده! دنباله این قصه کجاست؟ بشنو از نی که غروب اند نبیستانی‌ها بوی پیراهن خونین کسی می‌آید این خبر را برسانید به کتانی‌ها